



هابرماس توسعه جوامع مدرن در غیاب دین را غیرممکن می داند

استاد فلسفه دانشگاه الزهراء، در ترجمه ای که از کتاب «دین و عقلانیت» هابرماس انجام داده، می نویسد: او توسعه و رونق زندگی اجتماعی جوامع مدرن در غیاب دین و اخلاق دینی را غیرممکن می داند.

استاد فلسفه دانشگاه الزهراء، در ترجمه ای که از کتاب «دین و عقلانیت» هابرماس انجام داده، می نویسد: او توسعه و رونق زندگی اجتماعی جوامع مدرن در غیاب دین و اخلاق دینی را غیرممکن می داند.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه- معصومه بهرام*: در سال ۲۰۰۲ کتابی با عنوان «دین و عقلانیت: مقالاتی پیرامون عقل، خدا، و مدرنیته» [۱] انتشار یافت که در آن تعدادی از مقالات هابرماس درباره دین با نظارت خود او جمع آوری شده است. مقدمه و مقاله آخر آن، که گفت و گویی با هابرماس درباره خدا و جهان است، توسط مندی پتا به رشته تحریر درآمده و مقالات دیگر این کتاب به وسیله اشخاص مختلف از زبان آلمانی به انگلیسی ترجمه شده است. متنی که در ادامه می خوانید ترجمه و تحلیل اینجانب از این اثر است که به صورت خلاصه نگاشته شده است؛

۱. در مقدمه این کتاب آمده است که پس از گذشت حدود نیم قرن کار علمی و عقلانی، تشریک مساعی هابرماس نه فقط چشمگیر بلکه متواضعانه است. هابرماس همچنان سرزنده و پرانرژی، خلاق، پرکار، و از همه مهم تر آشنا به روح زمانه باقی مانده است، بدون این که صداقت و دقت فکری را فدا کند. هیچ عرصه ای نیست که او در مورد آن قلمفرسایی نکرده باشد.

در ادامه به مطلبی از کتاب هابرماس (۱۹۶۹) با عنوان به سوی جامعه ای عقلانی [۲] اشاره شده است که در آن هابرماس میان ویژگی های جوامع قدیمی یا بدوی، سنتی و مدرن یا پسا سنتی تمایز قائل می شود. به این ترتیب که جوامع سنتی با جوامع قدیمی یا بدوی این فرق را دارد که جوامع سنتی: (الف) قدرت های حاکم متمرکز را پروراندند [سازمان های دولتی در مقابله با سازمان های قبیله ای]، (ب) به طور عمودی به طبقات یا گروه های اجتماعی- اقتصادی تقسیم شده اند [که بر موقعیت و نظام خویشاوندی استوار نمی باشند]، (پ) جهان بینی های متمرکز [مثل اسطوره ای] را به قدرت های متمرکز مشروع تبدیل و توزیع کالاهای اجتماعی را بسط داده اند. سپس، پاراگرافی از متن کتاب بحران مشروعیت [۳] هابرماس (۱۹۷۶) مطابق با کنش ارتباطی بازخوانی می شود. در این پاراگراف، هابرماس اشاره می کند که ایده خدا به مفهوم لوگوسی تبدیل شده که تکلیف جامعه مؤمنان و زمینه زندگی واقعی جامعه ای را تعیین می کند که در جهت رهایی خویش می کوشد. خدا نامی برای ساختاری ارتباطی می شود که انسان ها را وادار می سازد که در برابر رنج از دست دادن انسانیت خویش، فراتر از طبیعت تصادفی و تجربی خود بروند و به طور غیرمستقیم با یکدیگر مواجه شوند. یعنی، در عرض چیزی عینی و واقعی که خودشان نیستند، حرکت کنند. تفسیری که از این نوشته می شود این است که خدا اسم آن جوهری است که به زیست جهان پیوستگی و اتحاد می بخشد که در آن انسان ها در ادامه زندگی خود یکدیگر را به عنوان مخلوقات با معنا به رسمیت می شناسند. در انتهای مقدمه توضیح داده می شود که نه علم و نه هنر می توانند ردای دین را به ارث ببرند. در مشاجراتی که به زندگی امروزی ما فشار می آورد، دین می تواند راهنما و محملی برای بحث و گفت و گو باشد. از نظر هابرماس، دین بدون فلسفه قادر به حرف زدن نیست و فلسفه بدون دین بی محتواست.

۲. هابرماس در سال ۱۹۶۱ مقاله ای تحت عنوان "ایده آلیسم آلمانی فیلسوفان یهودی" [۴] برای یک برنامه سریالی رادیو می نویسد که در آن به گزارشی توصیفی در خصوص ارتباط یا اثر متقابل دین و فلسفه می پردازد و به شماری از فلاسفه آلمانی اشاره می کند که متأثر از عقلانیت و عرفان دینی بوده اند. وی معتقد است که مفهوم عقلانیت برای اولین بار در تاریخ با شهادت پیامبران منور گردیده است. او در این مقاله از شکل گیری مضامین اصلی فلسفه ایده آلیسم آلمانی توسط سنت و عرفان دینی بحث می کند و چگونگی تأثیرپذیری فلاسفه از دیدگاه های سورن کی یرکه گور و ایده آلیسم شلینگ را توضیح می دهد. همچنین، هابرماس به این جهان گرفتار اشاره می کند که هنوز در جست و جوی اصل و جوهر خود است. وی در مورد تأثیر متقابل فلسفه و دین می گوید که ایده آلیسم، زبان را به عنوان ابزار دانش نقد کرد و هنر الهی شده را به عنوان جایگزین آن تعالی بخشید. هابرماس از کاربرد زبان توسط ویتگنشتاین در ارتباط با عرفان حرف می زند: "در حقیقت، چیزهایی وجود دارند که نمی توانند به الفاظ درآیند. آن ها خودشان را آشکار می سازند. آن ها دارای قدرت روحانی یا ماهیت عارفانه هستند". در مقابل، هوسرل درصدد برمی آید تا فلسفه را به عنوان یک علم دقیق بر پایه شرحی موشکافانه از پدیده ها قرار دهد. او روی آخرین پروژه بزرگ خود که درک بحران علوم به مثابه بحران انسانیت اروپا بود، کار کرد تا بر آن فائق آید. هابرماس متذکر گرایش دینی والتر بنیامین می شود که گفته

است ماتریالیسم تاریخی قادر خواهد بود که موضوعات عرفانی را بی درنگ بپذیرد اگر فقط توانا باشد که الاهیات را به خدمت خود بگیرد. این اقتباس به واقع با ارنست بلوخ اتفاق افتاد.

همان طور که از متن مختصر مقاله مذکور پیدا است، هابرماس نوعی وقایع نگاری نموده است. می توان گفت که این مطالب او را آماده می کند که شناخت بیشتری نسبت به ارزش های دین به دست بیاورد که بعدها از آن در کار خود بهره می گیرد. هابرماس در کتاب های مختلف خود، خصوصاً در دو جلد نظریه کنش ارتباطی [۵] در سال های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷، با تفسیری ماتریالیستی، تکامل یا تحول اجتماعی را به سه دوره تقسیم می کند و دوره مدرن را به دوره اسطوره ای و دینی- مابعدالطبیعی ترجیح می دهد.

۳. مقاله بعدی مرور هابرماس بر کتاب کلاوس هاینریش تحت عنوان "درباره مشکل نه گفتن" [۶] است. هابرماس می گوید که اعتراض به عنوان طرفداری از هویت تحصیل شده و طرفداری از ارتباط موفق، دیالکتیک است. یعنی، دیالکتیک دقیقاً ناشی از نه گفتن است که مشکلات آن توسط هاینریش تجزیه و تحلیل می شود. اعتراض در زبان قانون دادرسی روم باستان، یک معنی راهبردی داشت و آن به معنی شکستن سکوت به طور علنی بود که در غیر این صورت می توانست به معنی موافقت با یک تفسیر تلقی شود.

این مقاله دربردارنده دو موضوع اصلی است. موضوع اول رابطه میان عقلانی سازی و جهان بینی های اسطوره ای یا دینی را شرح می دهد که در آن این جهان بینی ها باید تسلیم نقدهای وضع شده توسط عقلانیت باشند. موضوع دوم بیان می دارد که اگر اصلاً بخواهیم پیشرفت انسانی را بفهمیم، باید روی روش هایی دقیق شویم که در آن روابط بین انسان ها هماهنگ و از طریق واسطه زبان پایدار می گردند. منطق ابزارسازی که به وسیله آن طبیعت را کنترل می کنیم با منطق رها سازی انسان از راه عقلانی کردن ارتباطات متقابل با واسطه زبان مغایرت دارد. هابرماس توضیح می دهد که از نظر هاینریش، خود زندگی با مشارکت در زبان همسان می شود. یعنی، حقیقت مترادف با حقیقت زبانی است. در حالیکه، پوزیتیویسم کلمات را تسمیه گرایانه به علائم تبدیل نموده و سپس به طور دلخواه پردازش کرده است. در واقع، زبان را تخلیه کرده و قدرت وحدت بخش زبان را نقض نموده است.

۴. هابرماس در سال ۱۹۸۸ مقاله دیگری با عنوان "استعلا از درون، استعلا در این جهان" [۷] منتشر می کند. در این مقاله وی با تعیین چند اصل منطقی که میان متخصصان الاهیات و فلاسفه داد و ستد می شود بحث خود را شروع می کند، با این توجیه که این متخصصان ارزیابی خود انتقادی از مدرنیته را مشترکاً انجام داده اند. او سپس تلاش می کند تا موقعیت و دعوی حقیقت گفتمان الاهیاتی را بفهمد. به دنبال آن، از مهم ترین اعتراضات متخصصان الاهیات استقبال می کند و به انتقادات آنان پاسخ می دهد. همچنین، موضع خود را نسبت به انتقاد عالمان غیرالهی مشخص می کند. هابرماس اعلام می کند که "سنت های توحیدی زبانی در اختیار دارند که ظرفیت معنایی شان هنوز مستهلک نشده است، چیزی که خودش را عرضه کرده است تا معلوم دارد در قدرتش برای پرده برداشتن از راز جهان و شکل گیری هویت، در قابلیت خود برای نوسازی، در تمایزش، و در گستره اش برتر است". او به شکنندگی ترکیب میان دین و فلسفه یونانی و نیز شرایط پس از کی یرکه گور اشاره می کند که بعد از او الاهیات یا خط سیر پروتستانی را پیش گرفته و به ایمان به عنوان منبعی از بینش دینی متوسل شده که به طور قطع از عقل مستقل است، یا راه کاتولیک روشنفکرانه را انتخاب کرده است به این معنا که جایگاه یک گفتمان خاص را ترک کرده است.

شایان ذکر است که هلموت پیوکرت در کتاب خود با عنوان علم، عمل، و الاهیات بنیادی موضع گیری هابرماس درباره دین، که در کتاب نظریه کنش ارتباطی مطرح شده است، را مورد انتقاد قرار می دهد. متعاقباً، هابرماس به انتقادی از او جواب می دهد و اقرار می کند که حتی در جوامع سنتی، ادیان جهانی انحصاراً به عنوان قطبی در مشروعیت بخشی به قدرت و اختیار دولتی عمل نمی کنند. آن ها در اصل و در نهاد خود اغلب به صورت نهضت های اعتراض کننده علیه روند در حال رشد جامعه می شورند و سعی می کنند روش های دیگری را برای انسان ها پایه گذاری کنند تا آن ها نه تنها با همدیگر بلکه با حقیقت ارتباط داشته باشند. هابرماس در این مقاله نیز مشتاقانه موضع خود را، همچنان که در کتاب تفکر پساتمافیزیکی [۸] عنوان کرده، تکرار می کند: "مادامی که زبان دین حامل محتوایی معنایی است که الهام بخش و ضروری است، این محتوا فعلاً از این که به دام توان تشریحی زبان فلسفه بیافتد طفره می رود و کماکان در برابر تبدیل شدن به گفتمان های تعقلی مقاومت می کند. بنابراین، فلسفه حتی در شکل پساتمافیزیکی خود نه قادر خواهد بود که جایگزین دین شود و نه می تواند دین را کنترل و سرکوب کند".

در واقع، هابرماس هشدارهای هلموت پیوکرت را جدی می گیرد و اعتراف می کند که تقریباً خیلی عجولانه پیشرفت دین در مدرنیته را با ماکس وبر بر طبق خصوصی سازی قدرت های ایمان [۹] نتیجه گیری کرده و خیلی سریع به این مطلب پاسخ مثبت داده است که از حقایق دینی، بعد از آن که جهان بینی های دینی مضمحل شده اند، چیزی بجز اصول

سکولار اخلاق جهانی مسئولیت باقی نمی ماند. هابرماس دیدگاه چارلز دیویس را بیان می کند که گفته است "امید سکولاری بدون دین نمی تواند با اطمینان تصدیق کند که در آینده خرسندی و موفقیتی وجود خواهد داشت".

۵. هابرماس در سال ۱۹۹۱ مقاله ای در دفاع از نوشته آلفرد اشمیت [۱۰] درباره هورکهایمر با عنوان زیر منتشر می کند: "تلاش برای نجات یک معنای غیرمشروط بدون خدا سرسپردگی بیهوده ای است: تأملاتی در گفته ای از ماکس هورکهایمر". این مقاله به مناسبت شصتمین سال تولد آلفرد اشمیت نوشته شده و در آن هابرماس از تجزیه و تحلیلی بحث می کند که اشمیت در ارتباط با آثار اخیر هورکهایمر پس از روی آوردنش به دین انجام داده است. هابرماس تأکید می کند که اشمیت فلسفه متأخر هورکهایمر را به عنوان کلیدی برای بازکردن قفل در فلسفه دین آرتور شوپنهاور [۱۱] به کار می برد. هورکهایمر فرض می کند که نمی تواند حقیقتی بدون یک مطلق وجود داشته باشد. مفهوم حقیقت بدون تکیه گاه هستی شناختی در معرض احتمالات درون جهانی انسان های فانی و موقعیت های در حال تغییر آن ها قرار می گیرد؛ بدون آن، حقیقت دیگر ایده نیست بلکه صرفاً سلاحی در تلاش برای زندگی است. گاهی اوقات به نظر می رسد که گویی هورکهایمر می خواست وعده های دینی رستگاری را مستقیماً در خدمت اصول اخلاقی قرار دهد. از نظر هورکهایمر، وظیفه انتقادی فلسفه اساساً شامل نجات دادن حقیقت دین در روح روشنگری است. مع الوصف، برای او روشن بود که کسی نمی تواند بدون دست برداشتن از دین آن را سکولاریزه کند. جوهر ذاتی دین &ndash؛ اخلاقیات &ndash؛ از نظر هورکهایمر دیگر به عقل گره نخورده است. به نظر می رسد که چنین شناختی از اخلاق، هورکهایمر را قاطعانه در اردوگاه کانت قرار می دهد. هورکهایمر می گوید که نظریه اجتماعی جایگزین الاهیات شده است، اما نه جایگاهی دارد که به آن تکیه کند و نه می تواند به طور کامل ردپای الاهیات را محو کند. هابرماس بیان می کند که شک هورکهایمر به عقل آن قدر تمام عیار است که دیگر نمی تواند مجالی برای کنش ارتباطی در جهان ببیند. منظور هابرماس این است که اعضای مکتب فرانکفورت و در رأس آن هورکهایمر قادر به تمایز میان عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارتباطی نیستند. وی برخلاف بنیانگذاران مکتب فرانکفورت، که از رهایی انسان از غل و زنجیر عقلانیت تکنولوژیکی و ابزاری ناامید بودند و مدرنیته را قفسی آهین می دانستند که انسان ها را در اسارت خود گرفتار کرده است، عقیده دارد که زیست جهان برای انسان ها امکانی را فراهم می کند که بتوانند عرصه ای خود بنیان از کنش ارتباطی و رای قدرت سرمایه داری تشکیل دهند. بنابراین، هابرماس به اصلاح وضعیت موجود امید دارد و دیدگاه مثبتی درباره آینده انسان ها ارائه می دهد.

هابرماس تأکید می کند که اندیشه پسماتافیزیکی با دین این فرق را دارد که به معنای غیرمشروط بدون توسل به خدا یا قادر مطلق پوششی تازه می دهد. "مطابق فرضیه های اندیشه پسماتافیزیکی، فلسفه نمی تواند برای تسکین خاطری که دین می دهد جایگزینی به دست دهد. زیرا به موجب آن، دین رنج اجتناب ناپذیر، بی عدالتی جبران ناپذیر، حدوث نیاز، تنهایی، بیماری و مرگ را معنای جدید می کند و به ما آموزش می دهد تا آن ها را تحمل کنیم".

۶. آخرین مقاله، مصاحبه ای با هابرماس است که پرسش های آن راجع به موضوعات مختلفی است که در سراسر مقالات این کتاب توسط هابرماس مطرح شده است. هابرماس معتقد است که در جوامع مدرن، آموزه دینی باید خود را به رقابت اجتناب ناپذیر با سایر اشکال ایمان و ادعاهای حقیقت وفق دهد. آموزه دینی دیگر در یک جهان مستقل حرکت نمی کند. جهانی که به وسیله حقیقت مطلق خودش هدایت شود. هر آموزه دینی امروز با کثرت گرایی اشکال مختلف حقیقت دینی و نیز با شکاکیت سکولار مواجه است تا بداند که بر یک فرآیند یادگیری بازنگری بلند مدت مبتنی است. تنها از راه انتقاد از خود می توان نگرش جامعی را تثبیت کرد. نتیجه سیاسی مهمی که از آموزه های جامع معقول گرفته می شود این است که جامعه با ایمان با بردباری باید از کاربرد خشونت به عنوان ابزاری برای تبلیغ و ارتقای ایمان دینی خودداری کند. از نظر هابرماس، ادیان به مثابه منابع الهام بخش فرهنگ ها هستند و تحمل و درک متقابل بین الازدهانی را اصولی می داند که از میراث دین تغذیه می کنند.

بنابراین، آرای هابرماس در زمینه نقش دین در حوزه عمومی در ابعاد نظری و عملی قابل توجه است. در بعد نظری، وی با استفاده از روش انتقادی در موضع گیری اخیرش خط بطلانی بر رأی تاریخی تعارض میان عقلانیت و دین و نیز خاکسپاری دین توسط عقل می کشد. او توسعه و رونق زندگی اجتماعی جوامع مدرن در غیاب دین و اخلاق دینی را غیرممکن می داند و جوامع سکولار را جوامعی بی روح و نافرجام تلقی می کند. در بعد عملی، هابرماس نظریه کنش ارتباطی و تفاهم متقابل بین الازدهانی را کلید و مرحله بر رفع تعارضات و خشونت های جوامع سکولار در به حاشیه راندن شهروندان دیندار محسوب می کند. همچنین، توصیه او به جوامع دینی تحمل آرای دگراندیشان در یک گفتمان عقلانی است. این گرایش جدید در تفکر هابرماس ناشی از تعامل سازنده و واقع بینانه بین نظر و عمل است که او همواره بر آن تأکید داشته است. به نظر نگارنده، هابرماس بیش از پنج دهه است که به طور مستقیم و غیرمستقیم با موضوعات دینی سروکار پیدا کرده است و این درگیری هنوز هم ادامه دارد. لازم بذکر است که این مواجهه در ابتدا توصیفی، سپس غالباً انتقادی و در سال های اخیر حمایتی است.

Religion and Rationality: Essays on Reason, God, and Modernity[۱]

Toward a Rational Society [۲]

Legitimation Crisis [۳]

The German Idealism of the Jewish Philosophers [۴]

The Theory of Communicative Action [۵]

On the Difficulty of Saying No [۶]

Transcendence from Within, Transcendence in this World[۷]

Postmetaphysical Thinking [۸]

Privatization of the powers of faith[۹]

Alfred Schmidt[۱۰]

Schopenhauer's philosophy of religion[۱۱]